

داریوش شایگان

# فانوس جادویی زمان

---

نگاهی به رمان در جستجوی زمان از دست رفته

اثر مارسل پروست



فرهنگ معاصر

## فهرست

۷	پیشگفتار
۱۱	مقدمه
۵۳	فصل اول: مارسل پروست پیش از آفرینش رمان در جستجوی...
	فصل دوم: خواب - خاطره
۸۳	خواب بنیادین
۹۶	خاطره غیرارادی
۱۱۹	فصل سوم: روان‌شناسی در فضا، حلقه من - زمان - مکان
۱۵۱	فصل چهارم: جستجو: حکایت یک سیر و سلوک
۱۵۸	۱. طرف خانه سوان
۱۸۴	۲. در سایه دوشیزگان شکوفا
۲۱۴	۳. طرف گرمات
۲۵۶	۴. سدوم و عموره
۲۹۰	۵. اسیر
۳۱۳	۶. گریخته
	فصل پنجم: هنر و جوهر
۳۵۳	نشانه‌های جستجو از دیدگاه ژیل دلوز
۳۷۶	آیا پروست عارف است؟

فصل ششم: زمان بازیافته	۳۹۳
فهرست منابع	۴۳۱
نمایه	۴۳۹
تصاویر	۴۵۹

## پیشگفتار

کتاب فانوس جادویی زمان که به منظور تشریح و تفسیر تأملات پیچیده مارسل پروست در شاهکارش، رمان در جستجوی زمان از دست رفته، تنظیم شده، طبیعتاً دربرگیرنده ارجاعات فراوان به مطالبی از خودِ رمان است. این نقل قول‌ها بر اساس ترجمه هفت جلدی رمان به قلم آقای مهدی سحابی در کتاب درج شده‌اند؛ البته برای اطمینان از صحت معنا، یک‌یک نقل قول‌ها را با نسخه اصلی رمان مقابله کرده‌ام و تنها در مواردی استثنايي، که با معادل‌گذاری‌های جناب سحابی هم‌سلیقه نبوده‌ام، شخصاً مطلب مزبور را از نو ترجمه کرده و البته در پانویس ضمن اشاره به ترجمه مجدد آن قطعه، به صفحه مربوطه در کتاب فارسی نیز ارجاع داده‌ام تا خوانندگان علاقه‌مند امکان دنبال‌کردن مطلب دلخواهشان را داشته باشند. مثال:

۱. ترجمه نگارنده ← *Sodome et Gomorrhe*, p. 754 / سدوم و عموره،

ص. ۱۸۰

سایر نقل قول‌ها را نیز به دو نسخه فارسی و فرانسه رمان (با درج خط

مورب بین دو نسخه) ارجاع داده‌ام. مثال:

۲. طرف خانه سوان، «کومبره»، ص. ۱۱۴ /

*Du côté de chez Swann*, "Combray", p. 47.

نکته دیگر در باب نحوه درج عناوین این است که در بسیاری از بخش‌های کتاب، عنوان در جستجوی زمان از دست رفته، به اختصار جستجو (با قلم ایرانی‌ک) درج شده است.

عصرهنگام روزی از اوایل سال ۱۹۲۲، نویسنده رنجور و بیمار در حالی که بارقه شادکامی در چشمانش می‌درخشید به سلسه آلباره<sup>۱</sup>، خدمتکار و مونس وفادارش، اعلام کرد که دیشب کلمه «پایان» را پای جستجوی طولانی و ریاضت‌وارش رقم زده است. کامیاب از نبردی طولانی و توانفرسا، نفس تنگش را از چنگ یورش‌های بی‌امان آسم رهانید تا دم حیات را در جان اثرش بدمد؛ حالا می‌توانست جسم نحیف و بی‌رمقش را آسوده‌دلانه تسلیم مرگ کند و کار جاودانگی را به بقای ابدی مخلوقش بسپارد. پروست بیمار سال‌های پایانی عمر کوتاهش را یکسره مصروف خلق اثرش می‌کند و برای آنکه لحظه‌ای از تنمه این زمان کوتاه از دستش نگریزد، عزلت می‌گزیند و خود را از تمامی لذات دنیوی، از معاشرت‌های اجتماعی و حشر و نشر با محافل و حتی از جریان‌های فرهنگی و هنری محروم می‌سازد، زیرا به‌نظر او کتاب‌ها «فرزندان ازروا و سکوت‌اند». بدین ترتیب مارسل پروست پنجاه‌ویک‌ساله، زندگی‌اش را فدای خلق شاهکارش می‌کند و چنانکه پیش‌بینی کرده بود، چند ماهی پس از نگاشتن کلمه «پایان»، در هجدهم نوامبر همان سال (۱۹۲۲) چشم از جهان فرومی‌بندد.

---

1. Céleste Albaret (1891-1984)

درست است که رمان جستجو در سالیان عزلت‌گزینی پروست به‌رشتهٔ تحریر درآمد، ولی فراموش نباید کرد که دنیای شکوهمند و پرتفصیل رمان با آن ریزپردازی‌های دقیق و وسواس‌گونه، حاصل یک عمر مشاهده‌گری خالقش بود، نظاره‌گری خستگی‌ناپذیر و کنجکاو که همهٔ زندگی‌اش را صرف گردآوری خشت‌های بی‌شمار این بنای عظیم و تجهیز کارگاه ذهن خلاقش کرد تا در دوران چهارده‌سالهٔ انزوا، این مواد و مصالح و آرایه‌های از پیش‌گردآمده را نظم و سامان بخشد و دنیایی را که از مدت‌ها پیش در درونش پرورانده بود، متجلی سازد و به قالب رمان درآورد.

گیرایی محافل اشرافی و وسوسهٔ مقاومت‌ناپذیر حشر و نشر با شخصیت‌های پرآوازهٔ سالن‌ها برای راوی جستجو، همان جذبه‌ای است که مارسل پروست را شیفتهٔ خود کرده بود. پروست از نوجوانی به محافل مشهور پاریس راه یافت. در پانزده‌سالگی با وساطت ژاک بیزه<sup>۱</sup>، دوست دبیرستانی‌اش، به سالن مادام استروس-بیزه<sup>۲</sup> راه پیدا کرد و دیری نگذشت که از میهمانان پروپاقرص مادام استروس و مقرب درگاه او شد. در همین سالن بود که پروست با بیشتر نخبگان و اهالی ادب و شخصیت‌های متنفذ جمهوری سوم آشنا شد. آنجا بود که با چشمان خمار و غزال‌گونه‌اش که به شاهزاده‌ای ایرانی مانندش می‌کرد، آوازه‌ای برای خود دست‌وپا کرد. مارسل پروست در گرماگرم محفل‌گردی‌هایش، جوانی بود بیست‌ساله با چشمانی زیبا، پلک‌های بلند و سنگین، نگاه پرعطوفت، و صدایی گیرا که

۱. Jacques Bizet (1872-1922)، ژاک بیزه، پسر ژرژ بیزه، آهنگساز معروف فرانسوی و خالق اپرای کارمین بود.

2. Mme. Strauss-Bizet (1849-1926)

تنگی نفسش در آن خش می‌انداخت، چشمان کنجکاو و باذکاوتش گویی در پس هر سخن رازی می‌جست، گشاده‌رو بود و طرح لبخندی دائمی بر لبانش حک شده بود، پوستش مات ولی سرخ و سفید، و گیسوانش به سیاهی شبق بود، خوش‌لباسی و برازندگی داندی‌وارش زبانزد بود و آنقدر زمان صرف لباس‌پوشیدن و تنظیم ظاهر آراسته‌اش می‌کرد که همیشه دیر به میهمانی‌ها می‌رسید.

در تمام میهمانی‌ها، مانند آهن‌ربایی آدم‌ها را جذب می‌کرد و بلافاصله گروهی گردش جمع می‌شدند، از بس خوش‌سخن بود، گفتارش را با مایه‌هایی از طنزی شیرین و ظریف، نه مستهجن، می‌آراست؛ در تقلید ادا و اطوار و نحوهٔ سخن‌گفتن دوستان و آشنایان، مهارتی کم‌نظیر و استعدادی تمام‌وکمال داشت. در حقیقت محافل، میدان تقلید او بودند و در آنجا شخصیت‌های دلخواهش را زیرنظر می‌گرفت و حرکاتشان را موبه‌مو نسخه‌برداری می‌کرد تا در چهره‌پردازی شخصیت‌هایش از این الگوها مدد جوید. حافظهٔ عجیبی داشت، همه‌چیز را با ریزترین جزئیات در ذهنش ضبط می‌کرد. بسیار گشاده‌دست بود و انعام‌های بی‌حدوحسابش به پیشخدمت‌ها و راننده‌ها، زبانزد بود. پدرش که پزشکی خوشنام و متمول بود و از کمک مالی به فرزند هیچ دریغ نمی‌کرد، از محبوبیت فزایندهٔ او در محافل پرطمطراق شهر حیران مانده بود، و اگرچه از سر مهر پدری به فرزندش افتخار می‌کرد، برایش جای پرسش بود که کدام ویژگی شاخص پسر دردانه‌اش او را چنین محبوب‌القلوب پیر و جوان کرده است.<sup>۱</sup>

1. Léon Pierre-Quint, *op. cit.*, p. 39.